

مفهوم اسطوره

○ رکس وارنر



○ ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور

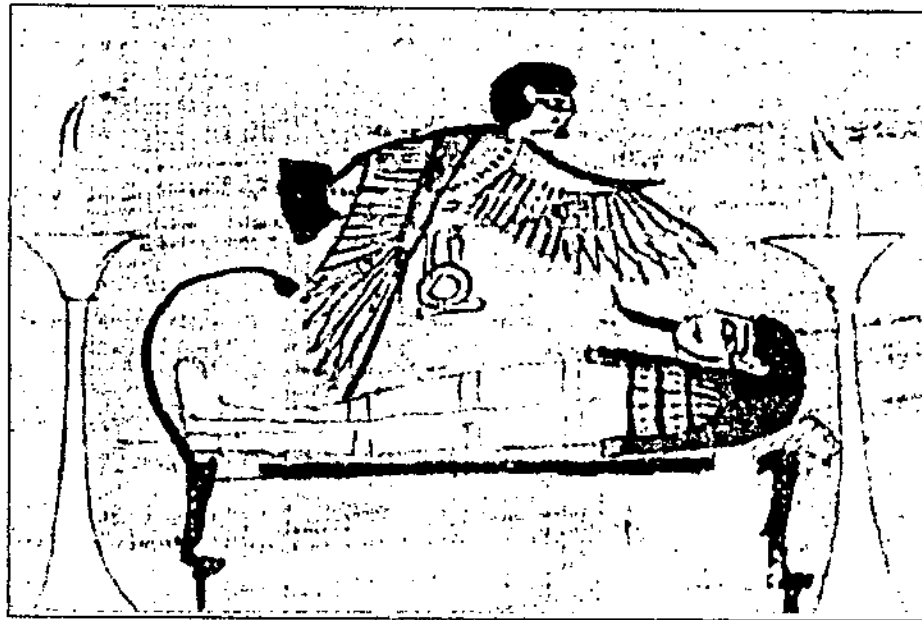
در نزد آنان، اسطوره‌ها عبارت بودند از داستان‌های خیالی که دروغ و پوچی را رقم می‌زدند و آنها را بیانگر اعمال شنیع می‌دانستند و از آن کراهت داشتند.

تنها در پنجاه سال گذشته بود که پژوهندگان غرب معنای ابتدایی و راستین اسطوره را کشف و آفتابی کردند. اما مطالعه علمی اساطیر قبلاً نیز در نیمه دوم سده نوزده رواج داشته به ویژه در آثار ماکس مولر،^۱ آندرو لانگ^۲ و سر جیمز فریزر^۳ می‌بینیم. به زعم مولر، اساطیر نوعی «بیماری زبانی» بود. لانگ مدعی بود که اسطوره‌ها منتج از شخصیت بخشیدن نیروها یا پدیده‌های طبیعی است. فرایندی ذهنی که ویژگی مرحله زنده‌انگاری^۴ فرهنگ بوده است. فریزر اسطوره‌ها را به مثابه توجیهات نادرست انسان از پدیده‌های طبیعی می‌پناشت. در آغاز این سده فروید و یونگ جان تازه‌ای به اساطیر دادند و شباهت‌های حیرت‌انگیز میان محتوای اساطیر و جهان ناخودآگاه را یافتند.

رویکرد تازه و مثبت به اسطوره سخت مدیون دستاوردهای دانش نوین قوم‌شناسی است. بررسی علمی جوامع باستانی - جوامعی که اسطوره در آنها دست کم تا زمان‌های اخیر زنده بود - مشخص می‌کند که اسطوره در نزد انسان بنوی، به معنی یک داستان راستین است و از این گذشته داستانی است که همچون گنجینه‌ای بسیار ارزشمند جلوه می‌کند چرا که مقدس، نمونه‌وار و معنی‌دار است.

این ارزش نوین که به اصطلاح «اسطوره» بخشیده شده گفتار معاصر را تا حدودی دوپهلوی می‌کند. امروزه این واژه هم به معنی کهن که میراث یونانیان است به معنی «لاستان» یا «هوم»^۵ و هم به معنای آشنا در نزد تاریخ‌نگاران ادیان، یعنی «سنت مقدس، مکاشفه ازلی، الگوی نمونه‌وار» به کار می‌رود.

میتوس (Mythos) در کلام یونانیان به معنی «افسانه»، «قصه»، «گفت و گو» و «سخن» بود. اما نهایتاً به چیزی اطلاق گردید که «واقعاً نمی‌تواند وجود داشته باشد». نخستین فیلسوفان یونانی منتقد اسطوره‌های هومری بودند و آنها را به عنوان داستان‌های خیالی و جعلی مردود دانسته‌اند. گزنفون (سده ۴-۵ پ. م) جاودانگی و نامیرایی ایزدان مورد توصیف هومر و هزیود را رد کرد. او به ویژه تصویرگری ایزدان به شکل انسانی (انسان‌گونه‌پنداری ایزدان)^۱ را به نقد کشید: «گر گاو و سب و شیر مثل آدمی دست داشتند یا اگر می‌توانستند دست‌هایشان را حرکت دهند و مانند انسان کار یکنند پس می‌توانستند شکل ایزدان را درست مثل اسب یا گاو درآورند و بدنشان را مثل خودشان شکل بخشند.» در این گونه انتقادات که از اساطیر هومری به عمل آمده تلاش بر این بوده است که مفهوم الوهیت را از توصیفات شاعران در باب انسان‌گونه‌پنداری ایزدان رهایی بخشند. با وجود این، اساطیر هومر و هزیود شیفتگی گروه‌های برگزیده و نخبه در سراسر قلمرو هلنی (یونانی) از میان نرفت. اما اسطوره‌ها را به طور تحت‌اللفظی در نظر نمی‌گرفتند؛ و بیشتر در پی «معانی پنهان» اساطیر بودند. رواقیون تفسیر تمثیلی اساطیر هومری و به طور کلی تفسیر همه روایت دینی را گسترش دادند. مثلاً وقتی در اسطوره‌ها آمده که زئوس هرا را به بند کشید ماجرا واقعاً به این معنی است که «اثر» حد و مرز هواست و چیزهایی از این قبیل. تفسیر جالب دیگر از آن مکتب اوهمر^۲ بود که در آغاز سده سوم پ. م. شکل گرفت. اوهمر سعی داشت ثابت کند که ایزدان همان شهریاران باستانی بودند که شکل ایزدی یافتند. در نتیجه اسطوره‌ها نمایانگر خاطره در هم یا تجلی خیال گونه قهرمانی‌های شهریاران نخستین بوده است. مدافعان مسیحی این نوع تفسیر اساطیری را از یونانیان به وام گرفتند.



مطابق آیین ارفه‌ای گمان می‌رفت که در کالبد مادی هر شخص، روحی اثیری و جاودانی زندانی است و اساطیر ارفه‌ای بیانگر آن بود که وضعیت مذکور به سبب گناهی ازلی است که انسان مرتکب آن شده و از این رو مقدر است که روح ناگزیر می‌بایست به خاستگاه اصیل و ایزدی خود بازگردد

بانو خواننده می‌شود و رقصندگان هوله^{۱۱} که این ترانه‌ها را از بر هستند، به آنها می‌پیوندند. رقصندگان، مردان و زنان، با هم می‌رقصدند و پیوسته آواز می‌خوانند تا زمانی که نوزاد به دنیا می‌آید. گویی روند جنین‌شناسانه فرمانروای آینده با تکرار تکوین کیهان، تاریخ جهان و تاریخ قبیله پیوند می‌خورده است. زایش یک فرمانروا موضوع بازآفرینی نمادین جهان است. نوزایی ادواری جهان از طریق تکرار نمادین تکوین کیهان در میان بسیاری از اقوام بنوی و باستانی یافت می‌شود. در میانروان، آفرینش جهان به گونه‌ای آیینی در ایام جشن سال نو تجدید می‌شد. گروهی از شعایر مربوط به جنگ بین مردوک و تیامت (اژدهایی که نماد اقیانوس ازلی بود)، پیروزی این ایزد و اعمال مربوط به جهان‌آفرینی وی از سر گرفته می‌شد. منظومه آفرینش (انوما علیش)^{۱۲} در پرستشگاه خوانده می‌شد. اما آیین تکوین کیهان در مقاطع مهم و ضروری دیگر نیز مجدداً به گونه‌ای نمادین برگزار می‌شد. از جمله به هنگام به تخت‌نشینی فرمانروای جدید (مثلاً در مصر و قیچی)^{۱۳}.

اسطوره‌های مربوط به توفان‌های بزرگ کیهانی در میان اقوام بنوی بسیار گسترده است. آنها چگونگی نابودی جهان و انهدام نوع انسان به جز یک زوج یا چند تن محدود را بیان می‌کنند. این اسطوره‌ها که به شیوه‌ای واضح یا گاه مبهم بازآفرینی کیهان جدید را نشان می‌دهند تصور باستانی و جهانی تنزل مراتب کیهان، نیاز به نابودی انواری آن و بازآفرینی در چرخهای دایمی را وصف می‌کنند.

اسطوره‌ی پایان جهان نیز در هند، میانروان، ایران و یونان باستان بسیار رواج دارد. طبق نظریه یهودی - مسیحی، پایان جهان تنها یک بار روی خواهد داد، درست همان گونه که پیدایش کیهان نیز فقط یک بار اتفاق افتاد. کیهانی که پس از این فاجعه

می‌کنیم: یکی از قبایل از طریق صید ماهی معیشت می‌کنند چون در اعصار اساطیری، موجودی مافوق طبیعی به نیاکانشان آموخت که ماهی صید کنند و آن را بپزند. این اسطوره داستان نخستین صید ماهی را روایت می‌کند و در این کار زمان یک کنش آبرانسانی را نشان می‌دهد، به انسان راه اجرای آن را می‌آموزد و سرانجام، توضیح می‌دهد که چرا این قبیله خاص باید خوراک خود را از این طریق فراهم کند. اسطوره در نزد انسان باستانی موضوعی بسیار با اهمیت است چون مستقیماً به خودش و به وجودش روی این کره خاکی مربوط است.

این کارکرد وجودی اسطوره^{۱۴} توضیح می‌دهد که چرا شماری از درونمایه‌های اصلی در مجموعه‌های اساطیری گوناگون مشترک‌اند. اسطوره‌های کیهان‌شناختی^{۱۵} (که آفرینش کیهان را توصیف می‌کنند) و اسطوره‌های اصل و مبداء، از جمله اساطیری هستند که در همه‌جا می‌توان یافت. نابودی یک دنیای کهن و آفرینش دنیایی نو نیز مضمونی بسیار گسترده است. اسطوره‌های آفرینش انسان، جهانی به نظر می‌رسد، هر چند روایتش ممکن است متفاوت باشد. نخستین انسان‌ها را مادر زمین و پدر آسمان یا ایزدی نوجنسی آفرید یا آفریدگاری آنها را از خاک یا از گیاهان آفرید و غیره.

اما هر روایت اساطیری از سرچشمه هر چیز پیش‌فرض و ادامه روند پیدایش کیهان^{۱۶} است. آفرینش جهان، نمونه نخستین آفرینش، یعنی پیدایش کیهان است و الگوی نمونه‌واری برای آفرینش هر چیز است. به همین سبب تاریخ افسانه‌ای سلسله‌های پادشاهی تبت با توصیف زایش کیهان از یک تخم‌مرغ آغاز می‌شود. آوازه‌های نسب‌شناسانه اقوام پولینزی نیز به همین گونه شروع می‌شود. این آوازه‌های آیینی نسب‌شناسانه توسط رامشگران به هنگام وضع حمل شهزاده

به طور کلی، می‌توان گفت که در هر موردی که ما به یک سنت زنده دسترسی داریم، هر اسطوره می‌گوید که چگونه چیزها پدید آمده است. آن چیز، ممکن است جهان، یا انسان، یا گونه‌ای حیوان، یا یک نهاد اجتماعی باشد. پس، اسطوره همیشه متضمن یک آفرینش، است؛ و می‌گوید که چگونه چیزی به وجود آمده و بودن آغاز شده است. اسطوره فقط از آن چه که واقماً رخ داده سخن می‌گوید. نقش پردازان اساطیر باشندگان فراطبیعی‌اند و اساساً با کارهایی که در اعصار آغازین کرده‌اند شناخته می‌شوند. از این رو، اساطیر کنش خلاق خود را فلش می‌سازند و نمایانگر قناستاند (یا تنها فراطبیعی بودن) اعمال خود را آفتابی می‌کنند. اسطوره داستانی مقدس و در عین حال «ناستانی راستین» به شمار می‌رود، چون همیشه با واقعیات سر و کار دارد. اسطوره‌ای که می‌گوید چگونه جهان پدید آمده «راست» است چون وجود جهان خود آن را به اثبات می‌رساند؛ اسطوره سرچشمه مرگ به همین اندازه راست است چون میرایی انسان آن را ثابت می‌کند و از این قبیل توجیحات بسیار است. اسطوره چون به اعمال موجودات فراطبیعی و تجلی قدرت‌های مقدس آنان می‌پردازد، برای همه اعمال برجسته انسان نیز الگویی نمونه‌وار می‌شود. در یک متن پراوازه برهمنی چنین آمده: «ما باید دست به کاری بزنیم که ایزدان در آغاز کردند.» نیز بومیان کالی^{۱۷} گینه جدید می‌گویند: «شیاکان (اساطیری) ما چنین کردند، ما نیز باید به همین طریق عمل کنیم.»

آنچه در آغاز رخ داده می‌تواند با قدرتی که در شعایر نهفته است تکرار شود. به همین سبب شناخت اسطوره‌ها ضروری است. انسان جوامع باستانی با به یاد آوردن اساطیر و به کنش درآوردن دوباره آنها قادرند آنچه ایزدان، قهرمانان یا نیاکان در اعصار آغازین انجام دادند، تکرار کنند. فقط یک نمونه را ذکر



در جوامع معاصر غرب می توان غم غربت (نوستالژی) قهرمانان و اعمال قهرمانی را شناخت.

مانند «بزمرد»
یا محبوبیت فوق العاده
زمان های پلیسی یا
مبارزه نمونه وار میان
خیر و شر
میان قهرمان و جنایتکار
که تجسم جدید دیو است

که دوام و بقا و بهبودی کشور یا حتی جهان را تضمین نمایند. یکی از نکات جالب توجه در این مورد این است که پیش از هر چیز تصور کنیم که جهان از کجا آمده و چگونه آفریده شده است. هرچند این تصور برایمان آشناست اما بدیهی و مسلم نیست. نخستین اعضاء نژاد آدمی آشکارا نمی توانست بر آفرینش جهان گواهی دهد. در واقع در نزد آنان، محیط طبیعی در طول زندگانی محدودشان بایست جاودانی به نظر می رسید با فرض این که اندیشه هایشان به اندازه کافی پیشرفته بوده باشد که این حقیقت را بازتاباند. به هر حال، دواعمل در تجربه انسان های پارینه سنگی بی تردید باعث شد که به آغاز حیات و به آفرینش بیندیشند. بازمانهای فرهنگ پارینه سنگی رابطهای ژرف با پدیده زایش انسان و حیوان دارند. تولد نوزاد از زهدان مادر بی شک بایست جلوه های موثر از آغاز زندگی یک موجود جدید چه انسان یا حیوان، بوده باشد. به راستی، نخستین اسطوره های آفرینش به طور غریزی از تصور زایش زیست شناختی بهره گرفتند.

تصور آفرینندگی نیز می تواند به روزگار پارینه سنگی مربوط باشد. چنان که آثار هنری نشان می دهند، انسان های پارینه سنگی از قدرت راژگونه آفرینش آگاه بودند چه نگاره حیوانی را بر دیواره سید غار تصویر کردند یا یک پاره سنگ را به شکل یک زن بر ساخته اند. در عصر نوسنگی وقتی کوزه گری اختراع شد انگیزه بیشتری برای مفهوم آفرینندگی پدید آمد در چندین اسطوره ایزد - آفریننده به گونه کوزه گری ایزدی پنداشته شده که انسان را از گل رس بساخت.

از این رو، شگفت انگیز نیست که در نخستین نوشته های مربوط به پیدایش کیهان، یا اسطوره های آفرینش، آمیزه ای از اندیشه و خیال درباره آغاز هر چیز می توان یافت که هم از نیازهای جدید جامعه متمن و هم از مفاهیم خام گذشته های دور پیش از عصر نوشتار سرچشمه می گیرد. مصر و سومر نخستین نمونه های اسطوره آفرینش را در دسترس قرار می دهند متن هایی که هر یک مربوط به حدود میانه هزاره سوم پ. م. است.

نخستین ملارک مصر باستان پیرامون آغاز جهان به طور اتفاقی در متون مربوط به اهرام یافت شده است. این موضوع بسیار اهمیت دارد، چون این متن ها درباره آفرینش جهان نیست بلکه مربوط به سرنوشت پس از مرگ پادشاهان مصر است. کاهنان هلیوپولیس^{۱۳} که متن های مزبور را در حدود ۲۲۸۰-۲۱۲۷ پ. م. نگاشته اند، مراسم مربوط به ایزد آتوم^{۱۴} را شرح داده اند، ایزدی که پرستشگاهش در هلیوپولیس یکی از کهن ترین مراکز آیینی این سرزمین بوده است. آتوم ایزد اسرارآمیزی که نامش به معنی «باشندای هنوز ناکامل که به (کمال) دست خواهد یافت» بود. او را با ایزد خورشید رع^{۱۵} یکی پنداشتند و عنوان آتوم - رع بر او نهادند. نوشته های گوناگون اهرام مصر نشان می دهد که کاهنان هلیوپولیس باور داشتند در اصل فقط مانندی ازلی بوده بی شکل و بی نظام به نام نون^{۱۶}، نخستین زمان «هنگامی آغاز شد که آتوم از این ژرفای ازلی برخاست و کار آفرینش را آغاز کرد.

آتوم در آغاز کار، به جایگاهی استوار نیاز داشت که رویش

اکنون، بسیاری از افسانه های حماسی و قصه های عامیانه از صحنه های نمایشی بلندمرتبه ای درباره تشریف یک قهرمان استقلاله و اقتباس مجدد می کنند (مثل زیگفرید آرتر شاه و رابین هود). از این گذشته، اسطوره قهرمان در سرگذشت افسانه ای بسیاری از پادشاهان سده های میانه وجود دارد و چون هاله ای گرد سر یک اصلاح طلبه انقلابی، شهید وطن و رهبر حزبی را فرا گرفته است. اما حتی در جوامع معاصر غرب می توان غم غربت (نوستالژی) قهرمانان و اعمال قهرمانی را شناخت مانند «بزمرد» یا محبوبیت فوق العاده رمان های پلیسی یا مبارزه نمونه وار میان خیر و شر، میان قهرمان (یعنی کارآگاه) و جنایتکار، که تجسم جدید دیو است.

درونمایه های مشترک اساطیری اسطوره های آفرینش

درونمایه بسیاری از اسطوره ها آفرینش جهان و خاستگاه انسان است. این درونمایه ها را در میان اقوام بومی اغلب سرزمین ها می توان یافت و ردیای آنها را در عهدهی بسیار کهن می توان جست و جو کرد. اسطوره های آفرینش دو نوع اند: اسطوره های علت شناختی که مربوط به آغاز هر چیز است و برخاسته از اندیشه بنویان درباره خاستگاه و سرچشمه چیزهاست؛ و اسطوره های آیینی، که اساساً با مراسم ادواری گوناگون، به ویژه جشن سال نو، مربوط اند و به گونه ای طراحی گردیده اند

پایانی از نو پدیدار خواهد شد همان کیهانی خواهد بود که خداوند در آغاز زمان آفرید اما تطهیر و بازسازی شده جلوه اصل آن احیا گردیده است. این بهشت زمینی دیگر نابود نخواهد شد بلکه به راستی جلوانه خواهد ماند.

به ویژه همین نوع اسطوره است که به گونه تحسین آمیزی وابستگی و اهمیت اساطیر در نزد مردمان امروز را رقم می زند. چه، اسطوره پایان جهان در مرکز جنبش های بی شمار پیشگوییانه ای است که معروفترین آنها «آین های کالا در اقیانوسیه»^{۱۷} است. این جنبش ها اعلام می کنند که جهان در شرف نابودی است و قبیله به نوعی بهشت دست خواهد یافت: مردگان از نو بر خواهند خاست و دیگر مرگ یا بیماری وجود نخواهد داشت. اما این آفرینش نو - یا بازیابی بهشت - در پی یک سلسله بلای آسمانی خواهد بود. زمین به لرزه خواهد افتاد باران های آتش خواهد بارید کوهها در هم خواهند شکست و دره ها را پر خواهند ساخته سفیدپوستان و بومیانی که به آیین نیوسته باشنه نابود خواهند شد. بدین گونه، در ۱۹۲۳ ژانویه، پیامبر جزیره اسپیریتو سانتو (هیرینتو)^{۱۸} توفانی را پیش گویی کرد که پس از بازگشت مردگان با کشتی های پاربری پراز رنج و آذوقه های دیگر، رخ خواهد داد. در ۱۹۲۳، در دوره مرخام^{۱۹} واقع در گینه نو، مردی به نام مرفا^{۲۰} اظهار داشت که بازگشت مردگان در پی توفان بزرگ کیهانی خواهد بود؛ اما امروز بعد از توفان درمی یابند که مردگان قبلاً بازگشته اند و هدایایی با خود آورده اند و مردم دیگر، نیازی به کار کردن ندارند.

پدیده های همانندی در کنگو به هنگام استقلال کشور در ۱۹۶۰ رخ داد. در برخی از روستاها، بومیان پشتبام کلبه هایشان را خراب کردند تا چنان که نیاکانشان پیشگویی کرده بودند وقتی طلا از آسمان می بارد، وارد خانه هایشان شود. در جاهای دیگر بومیان اجازه یافتند که همه چیز را درهم ریزند و نابود کنند به جز راهی که به گورستان ختم می شد به خاطر آن که نیاکان راه ورود به روستایشان را پیدا کنند. حتی مراسم آرجی (آمیزش گروهی) دارای مفهومی خاص بود زیرا مطابق این اسطوره از سیپهدم «توران جدید» همه زنان به طور اشتراکی در اختیار مردان قرار می گرفتند.

نمونه دیگر پیوند اساطیری امروز گسترش فوق العاده اسطوره قهرمان است. قهرمان بلافاصله پس از تولد فراری داده می شود چون طبق یک پیشگویی، خطری پلر را که فرمانرواسته تهدید می کند. بچه در میان حیوانات یا چوپانان بزرگ می شود و معمولاً یک حیوان ماده یا دایه ای به او شیر می دهد. چون به بزرگی می رسد به ماجراجویی های حیرت انگیز دست می یازد؛ غول ها را می کشد در حوادثی چندگانه بر مرگ غالب می شود و غیره.

آن گاه پلر و مادرش را می یابد و از پلر (یا عمو) انتقام می گیرد؛ سرنوشت او را می شناسند و بر صدر می نشاندند و بزرگش می دارند. خطرها و هموردی های قهرمان (در مواجهه با غول ها و دیوان، رفتن به دوزخ و غیره) مفهومی ابتدایی دارند. قهرمان جوان با پیروز شدن بر همه این هموردی ها، ثابت می کند که از مرحله انسانی پا فراتر نهاده و از این رو به طبقه ای از باشندگان نیمه ایزدی تعلق دارد که بسا برتر از انسان های معمولی اند.



بسیاری از افسانه‌های حماسی و قصه‌های عامیانه از صحنه‌های نمایشی بلندمرتبه‌ای درباره تشریف یک قهرمان استفاده و اقتباس مجدد می‌کنند

است و پتخ نمایانگر آفرینندگی به واسطه قدرت کلام جلویی خویش است. هرموپولیس^{۳۲} در مصر علیا یا شکل ویژه‌ای از روایت آفرینش متمایز می‌شد. در آنجا روایت شده که هشت موجود اصلی به شکل قورباغه یا مار بودند که در سرزمینی تخم گذاشتند و بدین گونه ایزد خورشید پدید آمد و کار آفرینش را آغاز کرد. در کتیبه روی مقبره یکی از کاهنان هرموپولیس در سده سوم پ. م. آمده که پوسته این تخم کیهانی تا آن زمان به زیران نشان داده می‌شد.

هنگامی که شهر تب^{۳۳} در حدود ۱۵۸۰ پ. م. پایتخت سیاسی مصریان شد و ایزد آمون^{۳۴} ایزد برجسته این سرزمین گردید کاهنان کیهان‌شناختی را رقم زدند که آمون را به گونه بادی حیات‌بخش تصویر می‌کرد که بر فراز آب‌های بی حرکت نون به حرکت درمی‌آمد؛ همین خود فرایند آفرینش کیهان را آغاز کرد. آنان ادعا می‌کردند که تب نخستین شهر جهان بود. و «آب و خشکی‌اش از ازل بوده است». پرستشگاه‌های دیگر نیز هر یک اسطوره آفرینش ویژه خود را داشتند و از همه برجسته‌تر، نمونه‌هایی از اساطیر مربوط به ایزد^{۳۵} و ادفو^{۳۶} را می‌توان ذکر کرد. یک ویژگی برجسته اسطوره‌های آفرینش در مصر باستان این است که آنان هیچ اشاره‌ای به اصل و سرچشمه انسان نمی‌کنند.

این اسطوره‌ها اصطلاحاً «کیهان‌شناخت» نام دارند و آغاز کیهان یا جهان و روابط ایزدان را شرح می‌دهند. در بسیاری از نوشته‌های دیگر، اشاراتی گذرا به آفرینش انسان می‌شود؛ اما مصریان به اندازه بین‌النهرینی‌ها و عبریان چندان به خاستگاه نژاد انسان و هدف از پیدایش او علاقه نداشتند. به هر حال مملکتی در دست است که نشان می‌دهد مصریان به طریقی

بخشند. نوت در نگاره‌ها عمدتاً به گونه زنی غول‌آسا ترسیم شد که بدنش به حالت خمیده روی زمین قرار می‌گیرد. خورشید ماه و ستارگان گویی از فراز تنش می‌گذرند فضایی که فیه آسمان را نشان می‌دهد. شایسته یادآوری است که تکوین کیهان در نزد مصریان با بسیاری از فرایندهای تکوینی دیگر در مورد مذکر بودن زمین و مونث بودن آسمان تفاوت دارد. کاهنان هلیوپولیس، بدین گونه یا توجه کردن به چهار سازه بنیادی تکوین کیهان، یعنی هوا و رطوبت زمین و آسمان خاستگاه و سرچشمه رویدنی‌ها، جانوران و انسان را دیگر توجیه نکردند. در عوض گفتند که چگونه از اتحاد گب و نوت دو زوج ایزدی زاده شدند: ایزد^{۳۷} و ایزد^{۳۸} ست^{۳۹} و نفتیس^{۴۰}. این حقیقت به نحو برجسته‌ای انگیزه‌های واقعی را فاش می‌کند که فراسوی اسطوره آفرینش وجود داشته است. چهار ایزد مذکور از ایزدان مهمی بودند که ریشه در دیگر بخش‌های مصر داشتند. کاهنان هلیوپولیس با این باور که اینان نوه‌های اتوم هستند مدعی پیش‌کسوتی ایزد خود گردیدند به عبارت دیگر، این نخستین نمونه اسطوره آفرینش طوری رقم زده شد که اتوم را به عنوان آفریننده برتر بستایند ایزدی که همه ایزدان دیگر وجودشان را مدیون اویند و پرستشگاه او در هلیوپولیس کهن‌ترین و مقدس‌ترین معبد در دنیای مصر باستان است.

این تکوین کیهان هلیوپولیس به نظر می‌رسد که انگیزه‌های برای کاهنان پرستشگاه‌های بزرگ دیگر مصری پدید آورد. از سنگ شباکای^{۴۱} مشهور که اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، می‌دانیم که در ممفیس^{۴۲}، کاهنان ایزد بومی پتخ^{۴۳} دقیقاً ادعاهای هلیوپولیس‌ها را به سادگی رد می‌کردند و می‌گفتند که پتخ آفریدگار اصلی بود و اتوم را نماینده خود کرده بود. این کیهان‌شناسی ممفیس‌ی‌ها از نظر تخیلی پیچیده‌تر

بایستد. در متون آمده که نخست کوهی ازلی همراه اتوم از نون برآمد. این کوه ازلی را با محل پرستشگاه اتوم در هلیوپولیس یکی پنداشتند. پس، از آغاز آفرینش جهان آن را کهن‌ترین و مقدس‌ترین جایگاه در مصر دانسته‌اند. تصور یک مانتاب به نام نون که از آغاز وجود داشته و نخستین سرزمین از آن برآمده بی‌شک بازتابنده شرایط دره نیل است. هرساله مصریان شاهد سیلابی در سرزمین خود بوده‌اند چون رود نیل هر ساله به نحو اسرارآمیزی طغیان می‌کرد و بالا می‌آمد؛ آن گاه به محض آن که توفان درمی‌گرفته نقاط مرتفع آن سرزمین از زیر آب بالا می‌آمد. فراسوی مصب نیل، دریای مدیترانه بود که «سبز آب بزرگ» لقب داشت و همچون گستره بی‌کرانه‌ای از آب به نظر می‌آمد. از این رو، انگاره نون و کوه ازلی جلوه یافت.

کاهنان هلیوپولیس با تصور ظهور ایزدشان اتوم، تقریباً چند و چونی آفرینش کیهان را در خیال پروراندند. از آنجایی که آنان به گونه غریزی با تولیدمثل زیستی آشنا بودند نتیجتاً با این مسئله روبه‌رو شدند که روند آفرینش را از آن یک ایزد مذکر یکتا پندارند. راه حل آنها خام و ابتدایی بود. مطابق یکی از متن‌های اهرام، اتوم از طریق انزال، دو ایزد پدید آورد به نام شو^{۴۴} و تفنوت^{۴۵}. در متنی دیگر آمده که شو و تفنوت را از نف خود به وجود آورد. این دو ایزد به ترتیب نماد هوا و رطوبت بودند. چون شو و تفنوت مرد و زن بودند مرحله بعدی در آفرینش کیهان به گونه عمل زاد و ولد توصیف گردید. از آمیزش شو و تفنوت، گب^{۴۶} (زمین) و نوت^{۴۷} (آسمان) آفریده شد. شو در هنر متأخر مصریان، مظهر هوا بود که ایزد بانوی آسمان، نوت را از روی بدن خمیده گب ایزد زمین بلند کرد. زمین و آسمان آشکارا به گونه زوجی از آغاز در آغوش یکدیگر تصور شده‌اند و بدین گونه ناگزیر بودند از هم جدا شوند تا به کیهان شکل



اسطوره همیشه متضمن

یک آفرینش، است؛

و می گوید که

چگونه چیزی به وجود آمده و

بودن آغازیده است.

اسطوره فقط از آن چه که

واقعا رخ داده

سخن می گوید

باب نخست سفربیدایش می توان یافت. اگر چه این بابها به شکل کنونی ظاهر روایی پیوسته دارند، با تحلیل دقیق متن می توان به دو کیهان شناخت مجزا پی برد.

روایت اول (سفر پیدایش، باب نخست، ۱ تا ۴، الف) شامل روایت آفرینش جهان در شش روز است و آفرینش انسان و اسپین ماجرای این روایت است. پژوهندگان عموماً برآنند که تکوین جهان مربوط به سده ۵ پ.م. است و معرف چیزی است که به سنت کاهنی آوازه یافته است. این روایت آفرینش بیانگر نشانههایی از نفوذ میانرودان است، به ویژه آنجا تصویری که از آشوب آب گونه ازلی به دست می دهد: «و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خنا سطح آبها را فرو گرفت.» واژه عبری 'tehom' (لجه، ژرفا) با «قیامت» بابلی هم ریشه است. نکته درخور توجه پیرامون این کیهان شناخت کاهنی آن است که برخلاف ایزد شناسان ادوار بعد، خلوند جهان را از هیچ نمی آفریند؛ آشفتنگی آب گونه پیش از آفرینش خلوندگاری وجود داشته است. انسان به گونه ای جلوه یافت که همچون «صورت خلوند» آفریده شده و فرمان یافت که «بارور و تکثیر شوید و زمین را پرسازید و در آن تسلط نمایید.»^{۲۸} خلوند کار آفرینش را در شش روز به پایان می برد و روز هفتم به استراحت می پردازد که بنا به نوشتار کاهنان، نمونه ایزدی و ماخذی برای تشخیص روز سبت^{۲۹} به شمار رود.

اسطوره دیگر آفرینش در نزد عبریان (که در سفربیدایش باب ۲، آیه ۴ به بعد آمده) بنا به نظر پژوهندگان روایت کهن تری است. آنان آن را سنت «یهوی»^{۳۰} می خوانند و مربوط به ۹۰۰ تا ۷۵۰ پ.م. می دانند. این روایت به آفرینش جهان نمی پردازد، بلکه به آفرینش انسان تکیه می کند که برعکس روایت کاهنان، آفرینش انسان را پیش از آفرینش حیوانات قرار داده است. خلوند (که در اینجا با نام عبری یهوه به کار می رود)، آدم را از خاک (adamah) می آفریند، چنان که ایزد مصری خنوم و ایزدان میانرودان نیز انسان را از گل رس می آفریندند. یهود پس از آن که با «ففس حیات» به آدم جان می بخشد، او را به باغ عدن می برد که خود نوعی واحد تصور می شد. در ادامه روایت، راوی یهوی پیش از هر چیز می خواست نشان دهد که چگونه انسان با نخستین نافرمانی از پروردگار و آفریننده خود محکوم به مرگ شد. این داستان دربردارنده «درخت اسرارآمیز معرفت نیک و بد» و «شجره الحیاة» است. تفسیر آن به طور خلاصه این است که آدم با خوردن میوه ممنوعه نامیرایی نخستینش را از دست داد و میرا شد. این سرشت میرا را به مثابه پادافرا، نخستین گناه به عقاب خود نیز سرایت داد. انگیزه دوم راوی آن است که به آغاز هر چیز توجه کند و توجیهی برای این بابها پیدا کند. او سرچشمه نام حیوانات آفرینش زن، طرز لباس پوشیدن، علت «فروخزیدن ماره شکم خود» منشاء درد زایمان ورنج کشت و کار را تشریح می کند.

در سفر پیدایش آمده که آدم پلرقاتن، هابیل و شیت و فرزندان دیگر بود و در ۹۳۰ سالگی درگذشت. بنابر دیگر روایات یهودی، برخی از مزامیر (مزمورهای ۵، ۱۹، ۲۴، ۹۲، ۱۳۲) نوشته اوست، قبرش درغار مکلیله^{۳۱} در حبرون^{۳۲}، واقع در جنوب اورشلیم است و معتقدند که ابراهیم، اسحاق و یعقوب نیز

اعتقاد داشتند که ابناء بشر خلق شده اند چنان که در نقش برجسته ای به یادبود زایش فرعون آمن حوتب سوم (۱۴۰۵-۱۳۷۰ پ. م) در لوکسور^{۳۳} آمده است. در این نقش برجسته، خنوم^{۳۴}، ایزد باروری که با سر قوچ تصویر گردیده طوری نشان داده شده که شهریار نوزاده (روحش) کا، را روی چرخ کوزه گری می سازد یا این که نوزاد را به شکلی دو گانه می سازد و ایزد بانو هاتور^{۳۵} به آنها حیات می بخشد. بنابر نوشته ای از سده هفتم پ. م. «انسان از گل و کاه است».

در اساطیر آفرینش سومر باستان بیشتر به آغاز تمدن و انسان توجه کرده اند تا به خاستگاه جهان، ایزد بانو نامو^{۳۶}، مظهر دریا، صادر و جدای که همه ایزدان را آفرید» لقب گرفت. اما بنا بر نخستین نوشته های سومریان، انکی^{۳۷} است که با آب های تازه پیوند دارد و خدای آفریننده است. او را به گونه ایزدی تصویر کرده اند که از دریا به سومر فراز آمد، در یک عصر زرین و در «سحرگاه زمان» درحالی که نین هورساگ^{۳۸}، مادر این سرزمین، را در شکم داشت. عمل حاصلخیزی انکی باعث تولید گیاهان خوراکی ضروری می شود. او همچنین ابلاغ کننده تبر و قالب خشت است که دو وسیله ضروری در اقتصاد بین النهرین به شمار می روند.

در یکی از اسطوره های برجسته سومری، آفرینش انسان توصیف گردیده است. انکی برای آن که ایزدان رنج فراهم کردن غذا را بر خود هموار کنند، انسان را از گل آفرید تا به پرستاری ایزدان درآید. در جشنی که از سوی ایزدان به افتخار آفرینش خادمان جدید برگزار گردید، ایزد بانو نین ماه^{۳۹} بر سر دو موجود غریبی که ساخته بود با انکی می جنگد. این دو موجود عجیب شامل یک مرد خواجه و زنی نازا بوده اند. انکی بی درنگ جایگاهی در نظام اجتماعی میانرودان برای آنها فراهم می کند. بعد با نین ماه می جنگد تا برای دو موجود عجیبی که خود آفریده است - یک انسان بیمار و یک پیرمرد - توجیهی بیابد. نین ماه هم نمی تواند کاری به کار آنها داشته باشد پس انکی را نفرین می کند، چون آنچه او ساخته بود، از میان رفتنی نبود. این ضمیمه اسطوره آفرینش انسان اهمیت دارد، چون نشان می دهد که سومری ها با مشکل بیماری و کهولت مواجه بودند و این بیماری ها را به تفریح ایزدان نسبت دادند.

مشهورترین اسطوره آفرینش در میانرودان عبارت است از انومالیش، منظومه بابلی. بن مایه این کیهان شناخت یا کیهان شناخت های مصری همانند است و به واسطه آن ستودن مردوکه ایزد بابلی را طرح افکنده اند.

این ایزد در آغاز، در میان کهن ترین ایزدان میانرودان شناخته نبود؛ در حقیقت او را فرزند انکی پنداشتند اما هنگامی که بابل برای کسب اقتدار سیاسی شورید، کاهنان بابلی آشکارا احساس کردند که پایگاه ایزدیشان نیز باید ارتقا یابد. در منظومه انومالیش آمده که این عمل انجام شد و مردوک رهبر ایزدان و آفریدگار جهان تلقی گردید. ضمناً از یک آشوب ازلی سخن می رود که در آغاز، فقط قیامت^{۴۰}، مظهر دریا و اِپسو^{۴۱}، مظهر آب های تازه وجود داشتند. از آمیزش این دو ایزد، نخست نسل ایزدان پدید آمد که انکی در میان آنها بود و اِپسو را کشت. قیامت که به گونه ای غول بزرگی تصور می شد، درصدد انتقام اِپسو و نابودی



بنابر تحلیل بوداییان از وضعیت انسان این فریبندگی جهانی وجود فردیه سبب نوعی غفلت ازلی است و هدف آموزگار بودایی همانا آفتابی کردن همین نکته است

نخستین انسان

دسته‌ای از انسان‌ها معتقدند که پیوندی نزدیک با حیوانات دارند و خود را بازمانده نیایی می‌دانند که ویژگی‌های انسانی و حیوانی داشته است. برخی می‌گویند که تباری خورشیدی دارند و از نور و گرمای اوست که جهان به حیات خود ادامه می‌دهد. از جمله در یک اسطوره هندی آمده که نخستین مردو زن دوقلوی یمه (Yama) و یی ما (Yima) بودند و می‌گفتند هر دو فرزندان خورشید بوده‌اند.

از یک داستان مائوری^{۵۴} برمی آید که نخستین انسان از خاک ساخته شد و خورشید در آن خاک جان دمید: «پرتو خورشید بود که «مادر - زمین» را بارور گرداند.» سرخوستان زونی نیومکزیکو می‌گفتند که آدمیان و همه موجودات زنده فرزندان خورشید و زمین‌اند. در سرزمین‌های دیگر، آسمان و زمین را نیاکان اصلی انسان می‌شمارند.

گرایشی همگانی وجود دارد دال بر این که زمین نقش مهمی در آفرینش نخستین انسان داشته است گاهی با گیاهان مربوط است و به برابری شاعرانه‌ای میان حیات انسان و حیات نباتی قایل‌اند چه هر دو از زمین برمی‌جهد و هنگام مرگ دوباره به آن رجعت می‌کنند، نمونه برجسته‌اش را در داستان قبیله پلونی^{۵۵} می‌بینیم که در آن آمده «مادر - ذرت» نخستین آدمیان را به سطح زمین هدایت کرد:

پیش از آن که جهان برآید ما همه در زمین بودیم
مادر - ذرت حرکت پدید آورد. حیات بخشید
ما درحالی که جان می‌گرفتیم به سطح زمین رانده شدیم
برپا خواهیم ایستاد همچون آدمیان!
باشنده انسان شده است! او شخصیت یافته!
نمونه دیگر انسان نخستین، گیومرت (کیومرت) است که

کهن‌ترین و برجسته‌ترین اسطوره‌های آفرینش در جهان عتیق را در سرزمین مصر، میانرودان و فلسطین می‌توان دید. پاره‌هایی از اساطیر مزبور در اسناد حتی نیز آمده است و به نظر می‌رسد که بر اساطیر یونانی نیز تاثیر گذارده‌اند. به هر حال، در یونان باستان، روایت متسجمی از اساطیر آفرینش وجود نداشته است. در آثار هومر تنها اشارات مبهمی وجود دارد که سرچشمه حیات را به اقیانوس نسبت می‌دهد. هزیود، نویسنده یونانی، یک اثر کامل به نام تبارنامه ایزدان را به این امر اختصاص داد و سرآغاز همه چیز را تشریح کرد؛ اما تصنیف او آمیزه‌ای شگفت از تخیل اساطیری و خردنگاری ابتدایی است. نشانه‌هایی از اسطوره‌های آفرینش را در نوشته‌های دیگر یونانی می‌توان یافت. اما توجهات طبیعت‌گرایانه سرچشمه جهان که از سوی نخستین فیلسوفان یونان تحول یافته بی‌تردید بیشتر نمایانگر اندیشه یونانی است؛ در این میان، نکته درخور اهمیت آن است که زئوس را آفریدگار جهان نپنداشته‌اند.

نخستین نمونه‌های کیهان شناخت ایرانی را به اسانی نمی‌توان مشخص کرد. تحت تاثیر آیین زرتشتی، بعدها کیهان شناختی رارقم زده‌اند که با دو بن مجزا از هم باز شناخته شده‌اند. که به شکل اهورامزدا، مسوول آفرینش نیکه و اهریمن آفریننده شر قوام یافت. در نوشته‌های باستانی هند، اشاراتی گذرا به مسئله آفرینش شده، اما این نوشته‌ها فاقد روایاتی اساطیری درباره سرچشمه واقعی جهان است.

در اساطیر چینی نیز، اسطوره مشخصی در باب آفرینش نیامده؛ تنها تغییرنیروهای کیهانی بین و یانگ بیانگر کل کیهان شناخت چینی است.

در همین جا به خاک سپرده شده‌اند. در سنت مسیحی نیز آمده که قبر مسیح (ع) در جلیتاسته یعنی همان جا که وی را به صلیب کشیده‌اند. از این رو، مرسوم است که در نقاشی‌ها و تندیس‌ها در پای صلیب جمجمه‌ای را نشان می‌دهند و این خود مبتنی بر پیوندی است که مسیحیان قایل‌اند میان آدم - که از خنودگار دور شد - و مسیح، آدم ثانی، که انسان را از نو با خنود متصل کرد.

در داستان‌های یهودی آمده که آدم اساساً از پهلوی راست و زنی از پهلوی چپ او (پهلوی شر) برآمده و خنود دو نیمه را از هم جدا کرد. یا این که آدم و حوا در ناحیه شانه به هم چسبیده بودند و خنود خدا با تبری آن دو را از هم گسست. این حکایات احتمالاً بدین معنا بود که می‌خواستند آفرینش انسان درنگاره خنود را با این عقیده که خنود فراسوی جنسیت است و نر و ماده را یک جا در خود داراست، آشتی دهند. اگر آدم جلوه‌ای از خنود بود پس بایست باشنده‌ای دوجنسی می‌بود. شاید به همین دلیل، این تصور در داستان سفر پیدایش به گونه‌ای جلوه یافته که حوا از تن آدم آفریده شده است.

در داستانی دیگر آمده که فرشتگان به آدم رشک بردند. برخی از آنان خنود را در نخستین مرحله از آفرینش آدم برحذر داشتند اما خنود به خشم آمد و آنان را از میان برد. چون آدم آفریده شد میکایل، فرشته مقرب به بهشتیان فرمان داد تا به سجده افتند و بر او نماز برند. همه گردن نهادند به جز شیطان که بس مغرور بود و یاداً فراهش همان بود که از بهشت رانده شد. برخی از راویان چنین توجیه کردند که به همین سبب شیطان به حیات مار حوا را اغوا کرد تا از آدم انتقام گیرد. این داستان در قرآن نیز آمده است.

درونمایه بسیاری از

اسطوره‌ها

آفرینش جهان و

خاستگاه انسان است.

این درونمایه‌ها را

در میان اقوام بدوی

اغلب سرزمین‌ها

می‌توان یافت و

ردپای آنها را

در عهدی بسیار کهن

جست و جو کرد.

همچون خورشید می‌درخشید. او بنا به باور زرتشتیان، نخستین آدمی است که به دست اهریمن یا قوای شر کشته شد. اما نطفه‌اش در زمین فرو رفت و از آن گیاه ریواس برآمد که به نخستین زوج انسانی بدل گشت.

در یک اسطوره یونانی آمده که نخستین انسان‌ها، یعنی «نژاد زرین» از زمین زاده شدند. «این انسان‌ها... بی‌هیچ پرستاری یا بلون آن که دست به کاری بزنند می‌زیستند و تنها از میوه بلوط، میوه‌های خورده و عسلی که از درختان جاری بود تغذیه می‌کردند شیر گوسفند و بز را می‌خوردند و هرگز پیر نمی‌شدند همیشه می‌رقصیدند و بسیار خندان بودند؛ مرگ در نزد آنان سخت‌تر از خواب نبود» (رابرت گریوز، اساطیر یونان).

گاهی گفته می‌شود که تن آدمی از خاک است و از گل رس رقم زده شده. اهالی شیلوک^{۵۶} دره نیل چنین پنداشته‌اند که تفاوت در رنگ پوست به سبب گل رس رنگی است که نژادهای گوناگون آدمی از آن به وجود آمده‌اند. می‌گویند انکی^{۵۷}، ایزد سومری، انسان را از گل رس پدید آورد و خونم^{۵۸}، ایزد مصری آدمی را روی چرخ کوزه‌گری بساخت.

مضامینی از این دست در اسطوره نخستین انسان نیز پیدا می‌شود که کمابیش تاثیر شایانی بر جهان غرب و داستان آدم و حوا داشته است.

برخی از گنوسیان (عارفان) سده‌های نخست پس از مسیح، خنلوند عهد عتیق را آفریننده جهان شر دانسته‌اند. این خود طبیعتاً آن‌ها را واداشت که داستان‌های عهد عتیق در سر بیروارند. به زعم آنان، ایزدی که انسان را پدید آورد، دیگر نیرویی شرانگیز بود و مار، نماد اغوا، آفریده‌ای پارسا گشت که از سوی خنلوندگار متعال و آفریننده خیر گسیل شد تا دانش نیک و بد را به آدم و حوا بیاموزد تا آنان خود سرشت اهریمنی جهان را که پدید آورنده خدای یهود بود، دریابند.

که بگویند داستان نخست بیانگر آفرینش «انسان آسمانی» و آرمانی، نگاره خنلوندگار، روحانی و غیرمادی و موجودی است که هر دو جنس نر و ماده را در خود یکجا جمع دارد؛ و دومین داستان بیانگر آفرینش انسان زمینی و واقعی است. موجودی که بخشی از وی روحانی و بخش دیگریش مادی است (تنش از خاک است) و از دو جنس است. در این جا نیز مضمون سرشت دو گانه انسان را داریم: سرشتی مادی و روحانی، بهیمی و ایزدی.

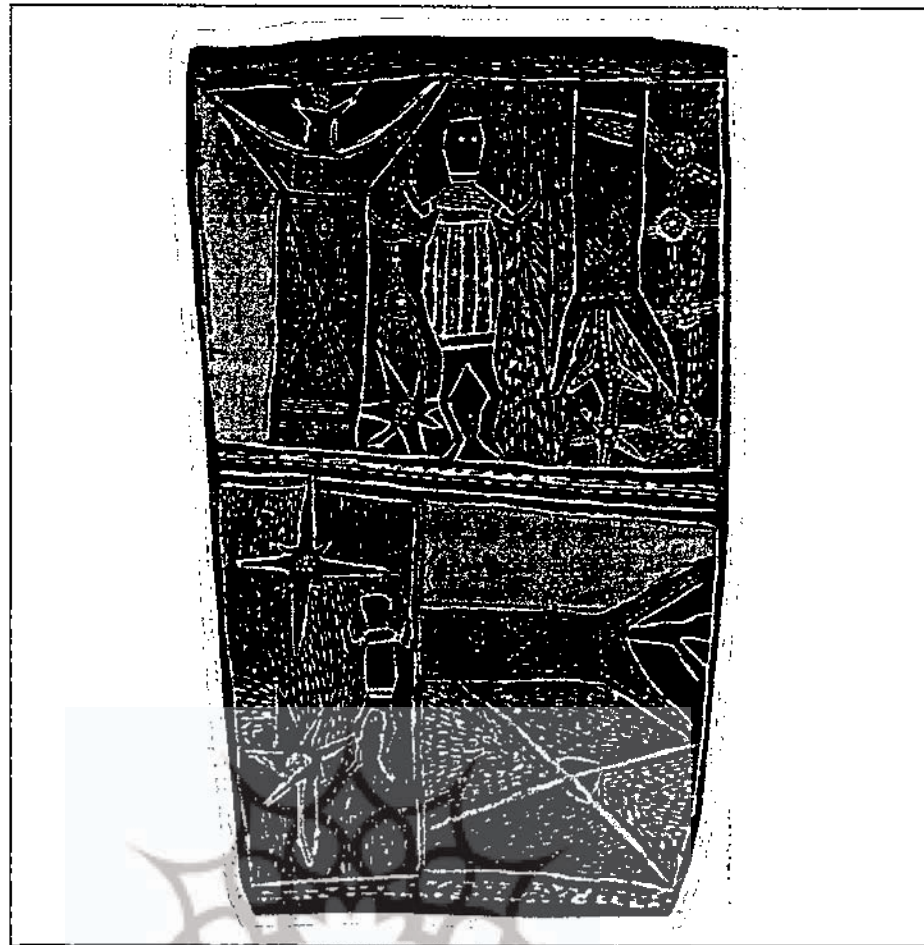
این عقیده در نظریه یعقوب بوهمی^{۶۱} مبنی بر وجود دو «هبوط» بازماند (که ویلیام بلیک^{۶۲} را شدیداً تحت تاثیر قرار داد). «آدم» اصلی موجودی فرشته‌وش، روحانی، جاودانی، نوجنسی و باکره بود. نخستین بار که تنی مادی یافت و به مرد و زن بدل گشته هبوط کرد. دومین هبوطش هنگامی بود که مار پیروزمانده حوا را فریفته مرگ و نیاز به تولید مثل پدید آورد، چه انسان دیگر نامیرایی و جاودانگی‌اش را از دست داده بود. مطابق نظریات گنوسی، هر چیز جسمانی، مادی و زمینی همچون شر است به ویژه امور جنسی شرارت‌آمیز است.

این عقیده که «آدم» اصلی نمونه انسان کامل بوده، اما انسان این هویت اصیل را از کف داده و از نو باید آن را به دست آورد، بسیاری از بدعت‌گذاران سده‌های میانه را الهام بخشید تا گمان برند که زن و مرد باید برهنه راه روند و از کار کردن به طور کامل سرباز زنند در این حالت است که به حالت کمال آدم و حوای بهشتی پیش از هبوط دست خواهند یافت. در ۱۹۲۵ فرقه «لامیه»^{۶۴} در کالیفرنیا کشف گردید. رهبرشان حوا بود که از نو آفریده شد، شویش «آدم» بود و مزرعه‌شان باغ عدن. اعضاء این فرقه در مزرعه‌ای گرد آتش جمع می‌شدند و برهنه می‌رقصیدند و هر بار برای را زنده زنده به آتش می‌افکندند. در داستان عهد عتیق، زیبایی و مفهومی دست نیافتنی

از جمله در «کتاب رازآمیز یوحنا» از آثار گنوسی، آمده که انسان مخلوق خنلوندگار یهود است. باشند ای مافوق طبیعی و شرور، به نام ایلامابوت^{۶۵} (احتمالاً تصحیف یهود سبوت^{۶۶}). او پس از آن که حوا از عدن رانده شد فریفت و حوا دو فرزند زاد به نام قاتن و هابیل، اما نام حقیقی‌شان یهوه و ایلوهیم^{۶۷} بود. یکی چهره‌ای همچون خرس و دیگری چهره‌ای گربه مانند داشت. (ایلوهیم، همچون یهوه، در عهد عتیق نامی ایزدی است.)

در آیین مانوی آمده که آدم مخلوق خدای شر، و زاده زوجی دیو غول‌آساست و حامل پاره‌هایی از نور بهشتی است که توسط نیروهای ظلمت بلعیده شده‌اند. انسانی را که دیوان پدید آورده‌اند کور و کر و خواب‌الوده بود، نگاه از نور ایزدی خود، اما ورزیدگران نور ایزد نجات بخشی به نام هرمزدیغ^{۶۸}؛ فرزند خنلوندگار» یا عیسیای درخشان را گسیل می‌کنند تا او را رهایی بخشد. انسان تن مادی و شهوت را از نیاکان دیوی خود به ارث برده، اما نور ایزدی نیز در او هست.

در آیین مانوی، «انسان ازلی» موجودی آسمانی و آفریننده ایزدان نور است و آدم همچون نسخه بدلی او و آفریننده قوای اهریمنی است. دو روایت مختلف از داستان آفرینش در سفرینایش برخی از نویسندگان یهودی و گنوسی را واداشت



مطرح می‌گردد، اما بدعت فرقه «آدمیه» شاید اساساً این عقیده را رواج می‌داده‌اند که برهنگی از هر دو جنبه جسمانی و روانی عین سلامتی است.

ارزیابی کهن یونانیان از سرشت و سرنوشت انسان همان اندازه بدبینانه است که دیدگاه بین‌النهرینی‌ها و عبریان نخستین. این مسئله نخست در اشعار هومر مطرح می‌گردد و به گونه‌ای نمایشی در ادیسه (کتاب یازدهم) می‌آید که ادیسه به هلاس (دوزخ) فرود می‌آید تا علت بدبختی و فلاکتی را که پس از سقوط شهر تروا باعث شده که وی نتواند به وطن بازگردد، دریابد. او در دوزخ، به سایه مادر متوفایش برمی‌خورد سعی می‌کند که این نگاره سایه‌موش را در آغوش کشد و با عجز و اندوه بسیار فریاد می‌زند. سایه مادر پاسخ می‌دهد: «این راهی است که برای موجودات فانی به هنگام مرگ مقرر گردیده است. رگ و پی دیگر گوشت و استخوان را نمی‌توانند نگاهدارند؛ زیرا نیروی آتش سوزان آن‌ها را از بین می‌برد و این زمانی است که جان [آگاه] (thymos) استخوان‌های سپید را رها می‌کند و سایه (psyche روح) به پرواز درمی‌آید و آن گاه کوچ می‌کند.»

در این متن، از سه سازه سرشت انسان یاد شده است که به قول هومر عبارت‌اند از: جسم که به هنگام مرگ سوزانده می‌شود؛ thymos (جان) که ضمیر آگاه یا خرد آیین است؛ psyche (روح) یا اصل حیات، مرگ یگانگی این عناصر سازوار را در هم می‌گسلد. جسم از بین می‌رود، جان متوقف می‌شود، روح به هلاس هبوط می‌کند. روح را به گونه‌ای المثنای سایه شخص زنده تصور کرده‌اند (و آن را edolon نامیده‌اند)، که فاقد خودآگاهی بوده است. در هلاس، سایه مردگان گویی همچون پرندگان زمزمه می‌کنند. به هر حال، چنان که در داستان مذکور در ادیسه آمده، سایه‌ها با چسبیدن خون حیوان

قربانی اندکی آگاهی کسب می‌کنند- این عقیده نیز مبتنی بر اندیشه‌های بنوی است که خون را «عنصر حیات» می‌پنداشته‌اند. در ایلید تلاش‌های بسیاری انجام شد تا سرنوشت انسان مورد توجه قرار گیرد. در یک جا، زئوس به گونه‌ای تصویر گردیده که با اختیار تام، آمیزه‌ای از خیر و شر را از دو گلدان عتیقی که بر کوه المپ نهاده شده به افراد می‌بخشد. در جای دیگر، انگاره متفاوتی به کار گرفته شده: ایزدان سرنوشت آدمیان را به آن‌ها «گره می‌زنند». این تقدیر مقتدر «نخ» سرنوشت ساز خود را در یلو تولد یک انسان می‌تند؛ زئوس سرنوشت قهرمانان را در ترازوی زرین خویش می‌سنجد. روان بودگی چنین انگاره‌ای به آن معناست که مسئله طرح در مرحله آغازین اندیشه یونانی، به تدریج از پیوند سرنوشت انسان با بارگاه ایزدان کیهانی نشأت می‌گیرد. اما این مسئله هرگز به نحو خشنود کننده‌ای برای یونانیان حل نشد زیرا تصور یونانی‌ها از ایزدان اساساً بر پایه تجربه نیروی کیهانی استوار بود که نسبت به اعمال و ارزش‌های انسانی بی‌اعتناست. این موضوع در نزد رواقیان پس آشناست چون آنان تلاشی پیگیر در جهان یونانی- رومی به عمل آوردند تا فلسفه حیات را در پرتو ارزیابی واقف‌گرایانه وضعیت انسان ارائه کنند.

این ارزیابی بدبینانه سرشت و سرنوشت انسان که در سراسر فرهنگ کهن، از جامعه هومری یونان تا عصر یونانی- رومی قابل ترسیم است، اصلاً پذیرفته نشد. به رغم واقع‌نگری آشکار، بسیاری در پی مرام ساده‌تری بودند. اسرار ایلوسینی^{۳۵} و آیین ارفه^{۳۶} به پیروان ویژه خود قول رهایی از مرگ و رستگاری آن جهان را وعده می‌دادند. آیین ارفه مرام پیچیده‌تری بود مبتنی بر کوچ و فرار رفتگی ارواح که تصور دیگری از سرشت انسان داشت و با سنت کهن در تضاد بود. مطابق این آیین، گمان می‌رفت که در کالبد مادی هر شخص، روحی اثیری و جلودانی

زندانی (psyche) است. اساطیر ارفه‌ای بیانگر آن بود که وضعیت مذکور به سبب گناهی ازلی است که انسان مرتکب آن شده از این رو مقدر است که روح ناگزیر باید به خاستگاه اصیل و ایزدی خود بازگردد. این سرنوشت تنها از این راه عینیت می‌یابد که روح سرشت راستین خود را بشناسد و از نظامی پیروی کند که شخص را از وابستگی به جهان مادی و نفسانیات می‌رهاند. در یک ضرب‌المثل جالب ارفه‌ای نیز آمده «soma sema soma» (تن مادی یعنی گور).

از زمان پیدایش مسیحیت در یهودیه، نخستین مسیحیان یهودی تبار بودند و عقاید یهودی درباره سرشت و سرنوشت انسان ناگزیر پایه نظرگاه ابتدایی مسیحی را شکل بخشید. چنان که از عهد جدید پیداست عقیده به رستاخیز و دوری مردگان در زمره آراه اساسی دین جدید بود. مفهوم رستاخیز خود بازتابی از دیدگاه یهودی در باب سرشت انسان به عنوان جاننداری دارای ویژگی روان‌شناختی به شکل صوری بود. این به ویژه در توصیف عیسی زنده‌شده (تجدید حیات یافته) دیده می‌شود. در انجیل لوقا (باب ۲۴) آمده که چون مریمان عیسی را به شکل «تجدید حیات یافته» دیدند ترسیدند و تصور کردند. «که روح دیده‌اند». اما عیسی واقعیت جسمانی خویش را بدانان نشان داد و فرمود: «دست و پاهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنان که می‌نگرید که در من است.»^{۳۷} چون برخی از مریمان هنوز مردمانه بودند، گفت که نزدیک شوید و دست بر من گذارید تا مطمئن شوید.

قصه حضرت آدم در اسلام تا حدودی به آموزه یهودی و مسیحی شبیه است؛ طبیعی است که ظهور اسلام پس از آیین یهود و مسیح بوده و با آن‌ها اشتراکاتی دارد. این نقاط مشترک را به ویژه در مورد رستاخیزشناسی مطرح شده در قرآن می‌توان



دید. محمد (ص) خود را فرستاده الله معرفی کرد که از سوی او مأمور گردیده امتش را از روز رستاخیز و داوری الهی بیگانهاند. این «داوری واپسین» مستلزم رستاخیز مردگان است و به پشتیبانی از دیناوران و پادشاه بهشتی آنان منجر خواهد شد و پادافراه و لعن ابدی از آن بدکاران خواهد گشت که به شداید دوزخ گرفتار خواهند شد.

از همان هنگامی که ارزیابی های گوناگون سرشت و سرنوشت انسان در خاور نزدیک و اروپا در اعصار باستان رواج داشته در هند نیز ارزشگذاری دیگری کم کم شکل می گرفت که بر بیشتر اقوام آسیایی تاثیر گذاشت. این ارزشگذاری از آن جا که مبتنی بر تناسخ ارواح بود با نگرش ارفه ای همانندی داشت. اما تفاسیر هندی ریشه در ۶۰۰ پ.م. دارد و بی تردید کهن تر از نظرگاه ارفه ای است. در این باره که آیین ارفه متأثر از باورهای هندی بوده بحث های بسیار شده اما نتیجه مثبتی نداشته است. آرمان باززایی یا تناسخ ارواح لزوماً تصویری پیچیده نیست و در میان اقوام ابتدایی وجود داشته است. پس دیدگاه هنری و ارفه ای درباره تناسخ چه بسا که سرچشمه های جنگاگاهی داشته است.

تفسیر هندیان درباره هستی به شکل اولیه اوپانیسادی گوی هم پایه و هم نقطه جنبایی آموزه بودایی در باب انسان را فراهم می کند. آیین بودا به ویژه بر فلاکت و ادبار هستی انسان تاکید ورزیده و شرح آن را در دیباچه رساله رستگاری می توان دید. آیین بودایی آموزه سمساره (باززایی و گردش ارواح) و کارما (کنش، سرنوشت و حاصل اعمال انسان) را پذیرفت، اما مفهوم هندویی آتمن (خود، نفس) را که دائماً از طریق تناسخ باز زاده می شد و در شکل نویی از حیات تجسد می یافت، رد کرد. در عوض، بوداییان معتقد بودند که آرمان نفس مادی و تجربی ریشه در آمیختگی عوامل گوناگون روانی و مادی (=skandhas) دارد و وجود محسوس فرد در جهان مادی را پدید می آورد. این نفس فریبنده حس وجود

منحصر به فرد در کنار موجودات دیگر دارد. می توان یادآور شد که تنها چینی ها فاقد چنین برداشتی بوده اند. آنها برعکس بر آمیختگی انسان با محیط طبیعی تاکید ورزیده اند. این دیدگاه در آرمان بین و یانگ بیان ویژه ای می یابد. دو اصل متناوب بین و یانگ که چینی ها دست کم از سده ۵ پ.م. به آن معتقد بوده اند، مشخص کننده همه اشکال وجود در سراسر کیهان است. انسان از چنبره کارکردی بین و یانگ مستثنی نبود. این نوع نگرش انسان شناسانه قوام یافت و سرشت انسان را با اصطلاحاتی از این دست توجیه کرد. متن زیر از لوشیه چائون چائویی^{۶۸} بیانگر دیدگاه مزبور است: «آسمان، زمین و همه موجودات همانند تن یک انسان است، همان چیزی است که بدان وحدت بزرگ (tatung) گویند» پس وظیفه حکیم را می توان چنین تعریف کرد: «او نشان می دهد که بین و یانگ جوهر اشیاء را شکل می بخشند و آدمیان، پرندگان و جانوران در صلح به سر می برند.»

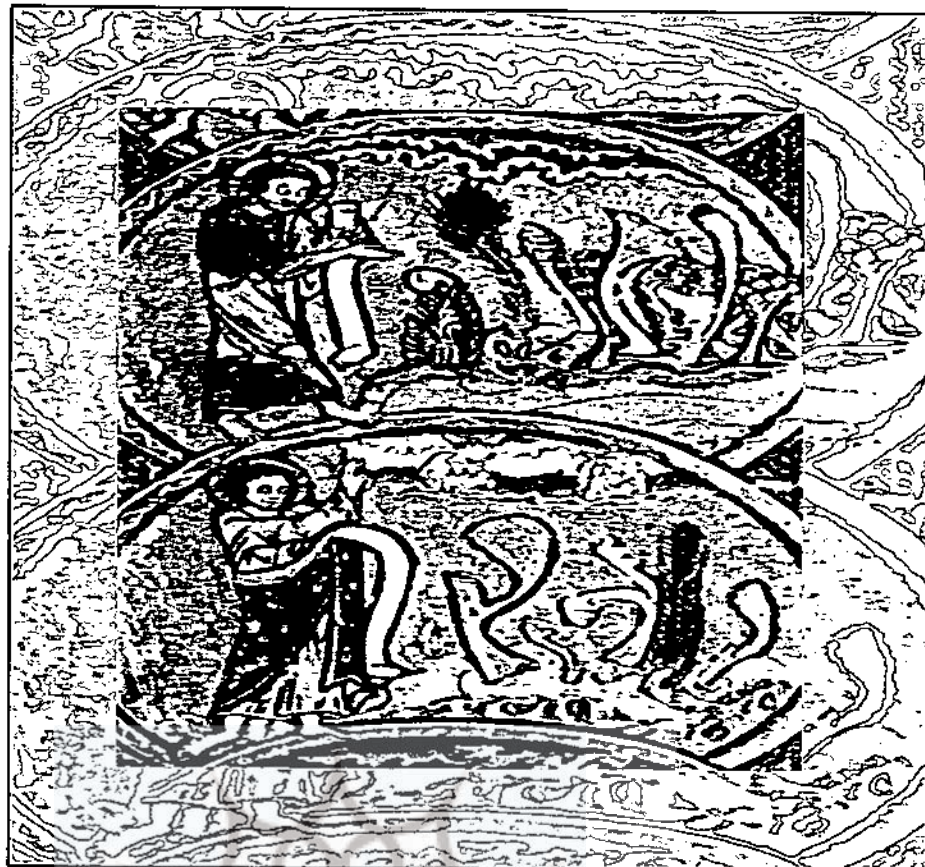
آموزه اصلی زرتشت درباره انسان مبهم است. او دو اصطلاح اروان (روان) و دئنا (daena) را به کار می برد و اجزاء غیرمادی سرشت انسان را که پس از مرگ باقی می ماندند، وصف می کند. «روان» تقریباً به «روح» نزدیک است، و «دئنا» چیزی شبیه به «وجدان» است. در زرتشتی گری متأخر، پنج عنصر طبیعت انسان از هم متمایز گردیده و عقیده به دئنا نیز مطرح گردیده است. زرتشتیان معتقد بودند که مردگان پس از مرگ با دئنای خود دیدار می کنند. روان راستکار (مومن) به گونه دوشیزه ای زیبا بر او ظاهر می شود؛ و روان بدکار همچون عجزهای زشت منظر خود را به او می نمایاند. بنا به باور زرتشتی، در روز رستاخیز، انسان تنی مادی (تن پسین) می یابد، بزرگسالان با کالبدی ۴۰ ساله و کودکان در هیات ۱۵ ساله از نوزنده خواهند شد. آن گاه بی درنگ از همه بازخواست و داوری خواهد شد.

شخصی را در آدمی می پرورد و کاری می کند که شخص دنیا و وابستگی های آن را درک کند. با وجود این، بنا بر دیدگاه هندو فرد موضوع فرایند مرگ و باززایی دائمی و رنج و غلابی پیوسته است.

بنابر تحلیل بوداییان از وضعیت انسان، این فریبنده گی جهانی وجود فرد به سبب نوعی غفلت ازلی (=avidya) است و هدف آموزگار بودایی همانا آفتابی کردن همین نکته است.

گسترش آیین بودا در سراسر شرق و جنوب شرقی آسیا از آن رو بود که دیدگاه بودایی درباره سرشت و سرنوشت انسان بر بخش بزرگی از انسان ها تاثیر گذارده است. این نگرش در چین پذیرفته شد و بر ادیان بومی کنفیوسی و تائویی تاثیر گذاشت و با آن ها در آمیخت. به هر حال، ارزیابی بومیان چین از انسان دارای ویژگی های متمایز و ویژه ای بود.

آنچه که تاکنون درباره تفسیر انسان آورده ایم، هر چند دارای ارزیابی ها و معیارهای گوناگون بود، یک ویژگی مشترک داشته است. همه این تفاسیر انسان را به عنوان نوعی واحد و منحصر به فرد و در تضاد با دیگر مخلوقات برشمرده اند. به طور فطری عقیده بر آن است که انسان سرنوشتی ویژه و



۴۹- رک. کتاب مقدس (ترجمه فارسی ۱۹۷۸) سفر

پیدایش، باب ۱، آیه ۲۶-۲۸.

۵۰- Sabbath: روز شنبه در نزد یهودیان و یکشنبه در

نزد مسیحیان

۵۱- Yahwist tradition

۵۲- Machpelah: رک. پیدایش: ۳۰، ۴۹

۵۳- Hebron: رک. پیدایش: ۱۸، ۱۳

۵۴- Maori: یکی از اقوام بومی زلاندنو، از تبار پولینزی-

ملانزیایی- م.

۵۵- Pawnee: چهار گروه از قبایل متحد آمریکای

شمالی. م.

۵۶- shilluk

۵۷- Enki

۵۸- Khnum

۵۹- Ialdabaoth

۶۰- Jehovah sabaoth

۶۱- Elohim

۶۲- Jacob Boehme: عارف و متاله گنوستیک که

در حدود ۱۶۰۰ م. می‌زیست و نظریه پرداز گنوستی سیزم نوین بود. م.

۶۳- William Blake: شاعر و گرافیکست سده ۱۹

انگلستان. م.

۶۴- Adamite: پیروان حضرت آدم حقیقی و راستین

پیش از هبوط.

۶۵- Eleusinion Mysteries

۶۶- Orphism

۶۷- کتاب مقدس، ترجمه فارسی، ۱۹۷۸، انجیل لوقا،

باب ۲۴، آیه ۳۹.

۶۸- Lushih ch'un ch'ui

۱۹- Heliopolis

۲۰- Atum

۲۱- Re

۲۲- Nun

۲۳- Shu

۲۴- Tefnut

۲۵- Geb

۲۶- Nut

۲۷- Osiris

۲۸- Isis

۲۹- Set

۳۰- Nephthys

۳۱- Shabakastone

۳۲- Memphis

۳۳- Ptah

۳۴- Hermopolis

۳۵- thebes

۳۶- Amun

۳۷- Esna

۳۸- Edfu

۳۹- Luxur

۴۰- Khnum

۴۱- Hathor

۴۲- Nammu

۴۳- Enki

۴۴- Ninhursag

۴۵- Ninmah

۴۶- Tiamat

۴۷- Apsu

۴۸- Kingu

پاورقی‌ها:

*Rex Warner, Encyclopedia of World Mythology, London ۱۹۷۵.

۱- Anthropomorphism

۲- Euhemerism: پیروان اوهمر، فیلسوف یونانی

(۳۰۰ پ.م.) که منشاء ایزدان را به شخصیت‌های واقعی

قهرمانان منتسب می‌کردند. م.

۳- Max Muller

۴- Andrew Lang

۵- Sir James Frazer

۶- Animism

۷- Kai

۸- existential function of myth

۹- Cosmology

۱۰- Cosmogony

۱۱- hula: رقص ویژه قوم پولینزی که در آن مردان و

زنان با هم یا تنهایی حرکتی نمایشی انجام می‌دهند و با حرکت

دست و تهیگاه ناستانی را روایت می‌کنند. موسیقی این رقص

با طبل نواخته می‌شود. م.

۱۲- Enuma elish: منظومه بابلی؛ برای ترجمه فارسی

آن رک. ساندرز، بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین، ترجمه

نگارنده تهران: فکر روز، ۱۳۷۳. م.

۱۳- Fiji: کشوری مستقل در جنوب باختری اقیانوس

آرام، شامل جزایر فیجی (حدود ۲۵۰ جزیره)؛ با جمعیت حدود

۵۰۰ هزار نفر. م.

۱۴- Oceanian Cargo Cults

۱۵- Ronovuro

۱۶- Espiritu Santo (New Hebrides)

۱۷- Markham

۱۸- Marafi